

کودکانی که بیشترشان در کلاس‌های درس مدارس رسمی آموزش و پرورش جایی ندارند و حالا همین مددکاران داوطلب سواد یادشان می‌دهند. یافت‌آباد، شادآباد، امامزاده حسن (ع) و محله‌های اطراف منطقه تحت حفاظت «قلب سفید» است. فعالیت‌شان بیشتر در منطقه ۱۸ متمرکز شده هر چند در مناطق ۱۷ و ۱۹ هم فعالیت می‌کنند؛ در هر سه منطقه تلاش‌شان برای کارآفرینی در محله است: «ما با کارآفرینان کار می‌کنیم تا مادران توانمند شوند و کودکان به مدرسه بروند یا در خانه بمانند. مادران استعدادیابی می‌شوند، فرزندان‌شان هم به کمک می‌آیند، مهارت‌آموزی در اولویت آنهاست.» حسینی می‌گوید وقتی مادر شاغل نیست نمی‌توان به طور مستقیم کار را از کودک گرفت، اول باید مادر را شاغل کرد و در مرحله بعد به تدریج کار کودک را کم یا حذف کرد؛ «تعدادی از بچه‌های ما دیگر سر کار نمی‌روند؛ چون مادران‌شان به درآمدزایی رسیده‌اند.» این منطقه در مشّت گروهی است که چندین سال است خانواده‌ها را به استثمار کشیده‌اند، کارهای سنگین منجوق‌دوزی و خیاطی و... را با قیمت‌های بسیار ارزان سفارش می‌دهند و خانواده‌های تنگ‌دست هم می‌پذیرند؛ «مثلا برای منجوق‌دوزی کامل روی لباس تنها سه هزار تومان می‌دهند. خانواده چند روز کار می‌کند تنها برای چند هزار تومان ناچیز.» همین هم شد تا برایشان کلاس‌های حقوقی برگزار شود و آنها با حق و حقوق‌شان آشنا شوند، اینکه چطور باید از کارفرما حقوق‌شان را پیگیری کنند، در همین کلاس‌ها به آنها آموزش داده شد. کار داوطلبان استعدادیابی کودکان است، در همین مدت هم تعدادی از این کودکان به انجام هنرهایی مثل موسیقی، دکوپاژ و کاشی شکسته و... مشغول شده‌اند، حسینی می‌گوید که کودکان کار محله هویت جداگانه‌ای جز درآمدزایی برای خودشان تعریف نکرده‌اند؛ «یکی از کودکان به ما می‌گفت اگر من قدم بلند شود، چطور می‌توانم باز هم فال بفروشم، آنها فراموش کرده‌اند که کودکان هستند و به چیزی جز پول درآوردن فکر نمی‌کنند.»

زندگی‌های جمعی و غیربهداشتی در گاراژ

همین مادران که قرار است بار سنگین نان‌آوری را از دوش کودکان بردارند، در بحران شیوع خودشان هم درگیر کرونا نشده بودند؛ «یکی از مادران که مبتلا شده بود با بچه‌هایش سرخیابان‌ها دستمال می‌فروخت. این زن مادر سه پسر است که خیابان خواب بودند، همسرهایش کرده و پدر که زن دیگری گرفته، آنها را از خانه بیرون کرده بود. زن بیچاره آواره کوچ و خیابان شده بود و درست در اوج بحران کرونا سه نفری توانسته بودند تنها سه دستمال کاغذی بفروشند. آخر سر هم مادر بیمار شد. انجمن آنها را شناسایی کرده است.» با اوج گرفتن کرونا برای خانواده‌ها کلاس‌های آموزشی برگزار و بسته‌های ضد عفونی توزیع شد، مددکاران قرص‌های ویتامین را به دست خانواده‌ها می‌رساندند و برای پیشگیری از بارداری در دوران قرنطینه به مادران آموزش‌هایی می‌دادند. خیلی از مادران تولیدکننده ماسک شدند تا بیکار نمانند و مددکاران حمایت‌هایشان را از خانواده‌های آسیب‌دیده بیشتر کردند؛ «کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم این است که محیط خانه را امن کنیم، به همین دلیل هم مدل حمایتی ما متفاوت از سایر مراکز است.» خیلی از خانه‌های محله دوش و شیلنگ ندارد، بچه‌ها تا همین چند سال پیش مایع دستشویی ندیده بودند و نمی‌دانستند چطور باید از آن استفاده کنند. دختران دچار مشکلات بهداشتی و عفونت‌های زیادی می‌شدند؛ زیرانحوه استفاده از برخی وسایل بهداشتی رانمی‌دانستند؛ «خانه‌های این خانواده‌ها از نظر بهداشتی وضع بدی دارد، تعداد قابل توجهی از کودکان در کنار خانواده‌هایشان در گاراژ بزرگی در شادآباد زندگی می‌کنند، پدران‌شان اغلب در کار بازیافت و زباله‌گردی‌اند، به همین دلیل زباله‌هایی که اغلب پلاستیک است، گونی‌گونی در حیاط خانه قرار دارد، بهداشت این گاراژ به شدت پایین است، یک عالم خانواده تنها یک دستشویی و یک حمام دارند، بوی بدی در محوطه وجود دارد، تا قبل از این بچه‌ها اغلب دچار عفونت‌های چشمی و ناراحتی‌های شدید قارچی می‌شدند. حالا کمی شرایط‌شان بهتر شده و بهداشت رعایت می‌شود.» ناهید زینالی یکی از مددکاران انجمن است که ارتباط نزدیکی با این کودکان دارد، او می‌گوید که محیط خانه غیربهداشتی است و بیرون از خانه شرایط خطرناکی دارد، وقتی هم که کرونا شایع شد، بسیاری از کلاس‌های مهارت‌آموزی تعطیل شد، به همین دلیل هم گروهی از این کودکان که خانواده‌هایشان به شدت دچار مشکلات اقتصادی شده بودند، ناچار به ادامه کار شدند؛ «از قبل از عید، بررسی وضع بهداشتی کودکان و خانواده‌هایشان را چند برابر کردیم، قبلا پزشک به طور مرتب این افراد را معاینه می‌کرد و از دوسه ماه پیش هم به صورت آنلاین با پزشکان در ارتباطیم تا سلامت این کودکان به خطر نیفتد.» او می‌گوید که نمی‌توان این بچه‌ها را بیک بار از چرخه کار بیرون آورد؛ زیرا آنها بخشی از هزینه خانه را به دوش می‌کشند، به همین دلیل در قدم اول روی آموزش مهارت و کم کردن ساعت کاری این کودکان تمرکز شد. اما این فعالیت‌ها با شیوع کرونا و شدت گرفتن آن مختل شد. «بخشی از این کودکان در اوج تب کرونا در خیابان‌ها بودند یا سراسر کارگاه‌ها را آوردند. زینالی می‌گوید گزارشی از ابتلای کودکان به کرونا دارند، اما خبر دارند سه نفر از مادران مبتلا شده‌اند؛ «وقتی بچه‌ها سر کلاس‌های درس ما هستند، چند ساعتی از محیط خانه و خیابان دور می‌شوند، برخی از این کودکان شرایط خانوادگی خوبی ندارند و وقتی بیرون از خانه‌اند، آرامش بیشتری دارند، با شیوع کرونا اما بچه‌ها در خانه ماندند و فشار روانی بیشتری را تحمل کردند. هم فشار اقتصادی از نبود درآمد و کار و هم فشار روانی از ماندن در خانه و تحمل شرایط سخت.» به گفته مددکاران، شرایط آن قدر برای این خانواده‌ها سخت شد که حتی توانایی پرداخت کرایه خانه را نداشتند و انجمن شروع به توزیع ارزاق و کمک به پرداخت کرایه آنها کرد و در همان شرایط مددکاران توانستند حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد کودکان را خانه‌نشین کنند حالا اما شرایط مثل قبل است؛ «تا سه چهار هفته قبل خیلی از بچه‌ها در خانه بودند، اما از وقتی بازگشایی‌ها انجام شد، آنها به کارشان برگشتند و ما هم مراکز کارآفرینی را فعال کردیم.» ۴۰ دانش‌آموز بازمانده از تحصیل در این مرکز آموزش می‌بینند و از وقتی خیابان‌ها شرایط قبل از کرونا به خود گرفته و مغازه‌ها و مراکز آموزشی باز شدند، مرکز قلب سفید هم درهایش را به روی بچه‌ها باز کرد. کودکان حالا به نوبت وارد موسسه و در کلاس‌های آموزشی حاضر می‌شوند. کارگران خیاطی و تراشکاری به اتاق‌های نمور برگشتند، میوه‌فروشان کوچک دوباره پشت چرخ‌دستی‌ها ایستادند. فال‌فروشان و اسپند‌دوکنان هم دوباره سرکارشان که چهارراه‌های شهر است، حاضر شدند و آنها که کارگر زمین‌های کشاورزی و کوره‌پزخانه‌ها بودند، دوباره آستین‌ها را بالا زدند؛ کار دوباره اولویت زندگی‌شان شد به جبران کرایه‌های ن داده و نسیه‌های پرداخت نشده. □



نسیم اعتمادی / شهرود □

گزارش «شهرود» از فعالیت داوطلبانی که در تلاشند به کار کودکان در کارگاه‌ها پایان دهند

کارگران کوچک به خانه برمی‌گردند

مدیر موسسه قلب سفید: مادران را توانمند می‌کنیم تا کودکان به مدرسه بروند و در خانه بمانند؛ تعدادی از کودکان کار به دلیل درآمدزایی مادران‌شان خانه‌نشین شده‌اند و بسیاری از کودکان در مناطق ۱۸ و ۱۹ در کارگاه‌های تولیدی یا تعمیرگاه‌ها و مغازه‌ها کار می‌کنند، در این مناطق کودکان چهارراهی کم است

[زهرا جعفرزاده] «خانم ماسر کار می‌رفتیم، خانه نماندیم، حتی وقتی که همه در خانه

بودند یا ز همه‌مان سرکاری رفتیم.» رسول سیزده ساله و سه برادرش کارگرفتند؛ کودکان افغانستانی که خانه‌شان در یکی از محله‌های فقرنشین سعیدآباد تهران است و هر روز چشم‌شان به دستمزد‌های روزانه صاحب‌کار است. کرونا که آمد کسب و کار آنها هم کم‌رنگ شد از رونق افتاد. رسول می‌گوید مردم کمتر سفر می‌روند و ماشین‌هایشان هم کمتر خراب می‌شود. پس گذرشان هم کمتر به تعمیرگاه می‌خورد؛ «کارمان کمتر شده اما صاحب‌کار پولم را می‌دهد. مرد خوبی است.» رسول کارش را از هشت سالگی در تعمیرگاه شروع کرد، آن موقع شاگرد جلوبندی‌سازی بود، مدتی هم در مهرسازی و موتورسازی کار می‌کرد در محله‌ای که بیشتر کودکانش سرکاری می‌روند؛ مثل فرید که گچ‌کار است و از دوازده سالگی نان‌آور خانه شده است. فرید حالا هجده ساله است و در شهرک ولیعصر گچ‌کاری می‌کند و دوسه ماه گذشته سفارش‌های قبلی مشتریان را انجام می‌داد. وقتی که همه مغازه‌ها تعطیل شدند و کسب و کارها خوابید، فرید یک روز در میان راه کارگاه‌های گرفت و کار می‌کرد. خانه منتظر پول او بود؛ «این طور نبود که مدام سرکار بروم، وقتی هم می‌رفتم سفارش‌های قبلی را انجام می‌دادم. سفارش جدید نداشتیم.» آنها کودکان محله‌های مناطق ۱۸ و ۱۹ تهرانند. کودکان اینجا، جای آنکه صبح‌ها با چشمان خواب‌زده به مدرسه بروند و ظهرها صدای بازیگوشی‌شان در راه‌خانه داد همسایه را درآورد، آفتاب‌نزده‌راهی کارگاه‌های می‌شوند و در تیرگی شب خسته‌تر از یک آدم بزرگسال نان‌آور، میان تاریکی کوچه قدم برمی‌دارند به سمت خانه. خانه جای گشتن نیست، مادر خسته است و پدر دلخسته، اما باز هم آنجا رنگی‌تر از کارگاه‌های نمور و پرصداست که هیچ جایش بادیای کودکی آنها هم‌خوانی ندارد.

صاحب‌کار آنها را دستگاه‌های کوچک مکانیکی می‌بیند که تنها باید مشغول به کار تولید باشند؛ مهر بسازند، ساده‌دوزی کنند، ورقه‌های گچی بزنند، تراشکاری کنند، در مغازه‌ها، میوه‌وسبزی بفروشند، در تعمیرگاه‌ها روغن عوض کنند، پیچ و مهره‌ها را باز و بسته کنند، رد سیاه روغن سوخته کف مغازه را بشویند. آنهایی هم که راه خیابان‌ها و چهارراه‌ها را

می‌گیرند، از ترس کارفرمایان در سایه دستمال می‌فروشند، اسپند دود می‌کنند و شیشه ماشین‌ها را می‌شویند. اسفند که آمد، کاروبارشان به هم خورد. کارگاه‌ها تولیدشان کم‌شد و روزهای مانده به تعطیلات کودکان منتظر انعام و عیدی چشم‌شان به دست مشتریان خشکید. کرونا خیابان‌ها را خلوت کرد و تعمیرگاه‌ها را بی‌مشتري. رسول و خیلی از بچه‌های دیگر آن روزها بیکار ماندند اما همان موقع آدم‌هایی در تلاش بودند تا کودکان را خانه‌نشین کنند، مادران را به کار گیرند و پدران را سرکار بفرستند. درست مثل چهار سال قبلش که با هزار سختی بچه‌ها را به کلاس‌های درس فرستادند و مادران را به کارگاه‌ها، چهار سال پیش رامین دستفروش ثابت امام‌زاده حسن (ع) بود، مرتضی کارگر مکانیکی بود و فرش‌دوزش را در بازار آهن شب می‌کرد، حالا همین کودکان، در کلاس‌های درس، سال‌های دوم و سوم ابتدایی را گذرانده‌اند و منتظر کلاس‌های بالاترند.

کودکان در خانه بمانند، مادران سرکار بروند

زهرا حسینی موسس و مدیرعامل موسسه مردمی قلب سفید است. او یکی از کسانی است که این بار در محله‌ای دورتر از شوش و مولوی و دروازه‌غار که سال‌هاست به عنوان کانون کودکان کار شناخته می‌شود، تیمش را جمع کرد و برای این کودکان ساز و کاری چید. تلاش مددکاران داوطلب این گروه توانمند کردن کودکان و مادران‌شان است. آنها دست‌های کودکان را می‌گیرند از پشت دستگاه‌ها بلندشان می‌کنند و سر کلاس‌های درس می‌نشانندشان. بیشتر این کودکان افغانستانی‌اند، هر چند که در میان‌شان ایرانی‌ها هم کم نیستند؛ «۶۰ درصد بچه‌ها افغانستانی‌اند و حدود ۴۰ درصد ایرانی. خانواده این کودکان برخلاف برخی از خانواده کودکان کار در منطقه شوش و مولوی، معتاد و بزه‌دیده نیستند، این‌ها مشکلات شدید اقتصادی دارند، آنها در کارگاه‌ها و کوره‌های آجرپزی کار می‌کنند و به همین دلیل هم کمتر از بچه‌های کار دیده می‌شوند، آسیب‌شان هم بیشتر است.» ۷۰۰ نفر از جمله ۳۰۰ کودک تحت پوشش این موسسه مردمی و داوطلبانه‌اند؛

